

نامه هایی از دور

نامه نخست

نخستین مرحله نخستین انقلاب

نخستین انقلاب که زائیده جنگ جهانی امپریالیستی است، آغاز گردید. این نخستین انقلاب مسلما آخرین انقلاب نخواهد بود.

نخستین مرحله این نخستین انقلاب، یعنی انقلاب اول مارس ۱۹۱۷ روسیه، چنانچه از روی مدارک قلیل موجوده در سوئیس برمیآید، پایان رسیده است. این نخستین مرحله مسلما آخرین مرحله انقلاب ما نخواهد بود.

چگونه چنین معجزه‌ای توانست بوقوع بپیوندد که بساط سلطنتی که قرن‌ها دوام آورده و در جریان سه سال یعنی از ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۷ که طی آن بزرگترین نبردهای طبقاتی تمام مردم بوقوع پیوست علی‌رغم تمام مشکلات پا بر جا ماند، فقط در ظرف ۸ روز (یعنی در ظرف همان مدتی که آقای میلیوکف ضمن تلگراف خود به کلیه نمایندگان روسیه در خارجه با لاف و کزاف به آن اشاره نموده است) برچیده شود؟

در طبیعت و در تاریخ معجزه روی نمیدهد، ولی هر پیچ شدید تاریخ و از آن جمله هر انقلابی چنان پر مضمون میشود و با طرزی ناگهانی و مخصوص بخود شکلهایی از مبارزه را چنان با یکدیگر توأم میکند و بین نیروهای مبارز چنان مناسباتی بوجود میآورد که ناگزیر خیلی چیزها بفر یک شخص عامی معجزه میآید.

برای آنکه بساط سلطنت تزاری در ظرف چند روز برچیده شود، لازم بود یک سلسله شرایطی که دارای اهمیت تاریخی- جهانی است با یکدیگر توأم گردد. مهمترین آنها را ذکر مینمائیم.

بدون بزرگترین نبردهای طبقاتی پرولتاریای روس و انرژی انقلابی وی طی سه سال ۱۹۰۵ - ۱۹۰۷، ممکن نبود انقلاب دوم با چنین سرعتی بوقوع بپیوندد، بدین معنی که مرحله ابتدائی آن در عرض چند روز به پایان رسد. نخستین انقلاب (۱۹۰۵) زمین را عمیقا شخم زد و ریشه‌های خرافات کهن را بیرون کشید و شور زندگی سیاسی و مبارزه سیاسی را در میلیونها کارگر و دهها میلیون دهقان برانگیخت و طبیعت واقعی تمام طبقات (و تمام احزاب عمده) جامعه روس، مناسبات واقعی بین منافع آنان، تناسب قوای آنان، شیوه‌های عمل آنان و هدفهای نزدیک و دور آنان را به یکدیگر و به تمام جهانیان نشان داد. نخستین انقلاب و دوران ضد انقلاب (۱۹۱۴-۱۹۰۷) که از پی آن فرا رسید، تمام ماهیت سلطنت تزاری را آشکار ساخت و آن را به سرحد نهایی خود رساند و تمام فساد، پلیدی، وقاحت و هرزگی باند تزاری را که راسپوتین حیوان صفت بر رأس آنها قرار داشت و تمام درنده خویی خاندان رمانفها - این تالانگرانی را که روسیه را در خون یهودیان، کارگران و انقلابیون غرقه ساختند، این ملکان صاحب میلیونها دسیاتین زمین را، که "بین برابرها اول بودند" و برای حفظ "مالکیت مقدس" خود و طبقه خود به هر سببیت، جنایت، خانمان براندازی و اختناق در مورد هر عده‌ای از افراد کشور حاضر بودند - فاش نمود.

بدون انقلاب سالهای ۱۹۰۵-۱۹۰۷ و بدون ضد انقلاب سالهای ۱۹۱۴-۱۹۰۷ یک چنین "تعیین سرنوشت خودی" که به نحو دقیقی به توسط کلیه طبقات مردم روس و ملت‌های ساکن روسیه عملی شده، یعنی یک چنین تعیین روشی از طرف این طبقات نسبت به یکدیگر و نسبت به سلطنت تزاری - که طی هشت روز

انقلاب فوریه-مارس ۱۹۱۷ به ظهور پیوست - غیر ممکن بود. این انقلاب هشت روزه، اگر چنین تشبیهی جایز باشد، گویی پس از ده تمرین اصلی و فرعی "بازی شد"؛ "بازیگران" یکدیگر را میشناختند و از نقش خود، جاهای خود، طول و عرض صحنه خود و از کوچکترین سایه روشن‌های خط‌مشی‌های سیاسی و شیوه‌های عمل مطلع بودند.

ولی برای اینکه نخستین انقلاب یعنی انقلاب کبیر ۱۹۰۵ که حضرات گوجکف‌ها و میلیوکف‌ها و کوچک ابداله‌ایشان آن را بمثابه یک "شورش بزرگ" تقبیح نموده‌اند، پس از ۱۲ سال به انقلاب "درخشان" "پرافتخار" سال ۱۹۱۷ منجر گردد که گوجکف‌ها و میلیوکف‌ها به علت این که این انقلاب قدرت را (عجالتاً) بدست آنها داده است آن را "پرافتخار" میخوانند، - یک "کارگردان" بزرگ و مقتدر و همه توان نیز لازم بود که از یک طرف بتواند جریان تاریخ جهانی را به میزان فوق‌العاده‌ای تسریع نماید و از طرف دیگر بحرانهای اقتصادی و سیاسی، ملی و بین‌المللی جهانگیری بوجود آورد که دارای نیروی بیسابقه‌ای باشند. علاوه بر تسریع فوق‌العاده سیر تاریخ، پیچ و خم‌های تاریخی شدیدی نیز لازم بود تا در سر یکی از این پیچها ارابه خونین و چرکین سلطنت رومانف‌ها فورا وازگون گردد.

این "کارگردان" همه توان و این مُسرع نیرومند، جنگ جهانگیر امپریالیستی بود.

اکنون دیگر مسلم است که این جنگ، یک جنگ جهانی است زیرا ایالات متحده و چین نیز هم اکنون نیمه کاره در آن داخل شده و فردا کاملاً در آن داخل خواهند شد.

اکنون دیگر مسلم است که این جنگ از هر دو جانب امپریالیستی است. فقط سرمایه‌داران و کوچک ابداله‌های آنان، یعنی سوسیال- میهن پرستان و سوسیال- شوونیستها - یا اگر چه خواسته باشیم بجای این تعریفهای نقادانه کلی اسامی سیاسی آنان را که در روسیه همه میشناسند ذکر نماییم - فقط گوجکف‌ها و لوف‌ها، میلیوکف‌ها و شینگارف‌ها از یک طرف و گوزدف‌ها، پترسف‌ها، چخنکلی‌ها، کرنسکی‌ها و چخیدزه‌ها از طرف دیگر ممکن است این حقیقت را انکار یا پرده‌پوشی نمایند. هم بورژوازی آلمان و هم بورژوازی انگلیس و فرانسه هر دو برای غارت کشورهای بیگانه، برای اختناق ملل کوچک، برای سیادت مالی بر جهان، برای تقسیم و تجدید تقسیم مستعمرات، برای نجات رژیم محتضر سرمایه‌داری از طریق تحمیق و ایجاد تفرقه در بین کارگران کشورهای مختلف، می‌جنگند.

جنگ امپریالیستی از نظر عینی ناگزیر مبیایست موجب تسریع فوق‌العاده وحدت بیسابقه مبارزه طبقاتی پرولتاریا بر ضد بورژوازی گردد و به جنگ داخلی بین طبقات متخاصم تبدیل شود.

این تبدیل بوسیله انقلاب فوریه-مارس سال ۱۹۱۷ آغاز گردیده که نخستین مرحله آن اولاً ضربه مشترکی را بر تزاریسم به ما نشان داد که از طرف دو نیرو وارد گردید: یکی از طرف تمام روسیه بورژوازی و مآلکی با تمام کوچک ابداله‌های غیر آگاه و نیز تمام رهبران آگاه آن که عبارتند از سفرا و سرمایه‌داران انگلیس و فرانسه و دیگری از طرف شوراهای نمایندگان کارگران که شروع به جلب نمایندگان سربازان و دهقانان بسوی خود کرده‌اند.

این سه اردوگاه سیاسی، این سه نیروی اصلی سیاسی یعنی: (۱) سلطنت تزاری که بر رأس ملاکان فئودال و کارمندان قدیمی و سران لشکر قرار دارد؛ (۲) روسیه بورژوازی و ملاکان و اکتیابریستها و کادتها که خرده بورژوازی (نماینده عمده آن کرنسکی و چخیدزه) از پی آن گام برمیداشت؛ (۳) شورای نمایندگان کارگران که در بین تمام پرولتاریا و تهی‌دست‌ترین اهالی کشور برای خود در جستجوی متحد است، - این سه نیروی اصلی سیاسی ماهیت خود را حتی در ظرف ۸ روز "نخستین مرحله" و حتی برای ناظر دور افتاده از حوادث نظیر نویسنده این سطور که مجبور است فقط به اخبار تلگرافی قلیل روزنامه‌های خارجه اکتفا نماید، - با حداکثر وضوح آشکار کردند.

ولی قبل از این که با تفصیل بیشتری در این باره صحبت شود، باید به آن قسمت از نامه خود که به عامل دارای قدرت درجه اول یعنی جنگ جهانگیر امپریالیستی اختصاص دارد، بازگردم.

جنگ دولتهای محارب، گروه‌های محارب سرمایه‌داران، "صاحبان" رژیم سرمایه‌داری، برده‌داران عالم بردگی سرمایه‌داری را زنجیرهای آهنینی به یکدیگر مربوط نموده است. یک دنیای غرق خون - این است تمام زندگی اجتماعی و سیاسی لحظه تاریخی فعلی که ما در آن بسر میبریم.

سوسیالیستهایی که در آغاز جنگ به بورژوازی گرویدند، تمام این داویدها و شیدمان‌ها در آلمان، پلخائف و پوترسف‌ها و گوزدفا‌ها و شرکاء در روسیه، مدتها با تمام قوا بر ضد "توهومات" انقلابیون، بر ضد "توهومات" مانیفست بال، بر ضد "تصور خام" تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی نعره میکشیدند و به الحان مختلف درباره جان‌سختی و قدرت دمسازی با محیط که گویی در سرمایه‌داری نمایان شده نغمه سرایی می‌کردند، - اینها همان کسانی هستند که به سرمایه‌داران کمک نمودند تا طبقات کارگر کشورهای مختلف را "با محیط دمساز کنند"، رام نمایند، تحمیق کنند و در بین آنها تفرقه اندازند.

ولی "خوش بخندد آنکه آخر خنده کرد". بورژوازی نتوانست مدت مدیدی بحران انقلابی را که معلول جنگ است به تعویق اندازد. از آلمان گرفته، که به قول ناظری که به تازگی از آنجا دیدن نموده در "قحطی بطور داهیانہ متشکل شده‌ای" بسر میبرد، تا انگلیس و فرانسه که در آنجا نیز قحطی فرا میرسد ولی تشکیلاتش بمراتب کمتر "داهیانہ" است.

این طبیعی است که بحران انقلابی قبل از همه در روسیه تزاری، یعنی در جایی آغاز گردید که بی‌نظمی فوق‌العاده دهشتناکی در آن حکمفرما و پرولتاریای آن از همه جا انقلابی‌تر است (نه در پرتو سجایای ویژه خود، بلکه به برکت شعائر زنده "سال پنج"). این بحران، در نتیجه سنگین‌ترین شکستهایی که به روسیه و متفقین وی وارد آمد، تسریع گردید. این شکستها تمام ارکان دستگاه دولتی کهنه و تمام نظم کهن را متزلزل ساخت، تمام طبقات اهالی را بر ضد آن برانگیخت، ارتش را بخشم آورد، قسمت مهمی از کادر فرماندهی قدیمی این ارتش را که از اشراف پوسیده و مأمورین فوق‌العاده فاسد تشکیل میشد معدوم نمود و عناصر جوان تازه نفسی را که اکثراً بورژوا و رازنوجین^[۲] [و خرده بورژوا بودند جانشین آنها ساخت. چاکران آشکار درگاه بورژوازی یا سست عنصرانی که بر ضد باصطلاح "شکست طلبی" زوزه و فریاد میکشیدند اکنون در مقابل واقعیتهای قرار گرفتند که عبارت است از ارتباط تاریخی شکست عقب‌مانده‌ترین و وحشی‌ترین سلطنتها یعنی سلطنت تزاری با آغاز حریق انقلاب.

ولی اگر شکستها در آغاز جنگ نقش یک عامل منفی را بازی مینمود که موجب تسریع انفجار شد، ارتباط سرمایه مالی انگلیس و فرانسه، یعنی امپریالیسم انگلیس و فرانسه، با سرمایه اکتیابریستی و کادتی روسیه نیز عاملی بود که این بحران را از طریق تشکیل توطئه مستقیم علیه نیکلا رومانف تسریع کرد.

این جنبه مسأله را، که فوق‌العاده مهم است، جراید انگلیس و فرانسه، به دلایل معلومی، مسکوت می‌گذارند و جراید آلمان با شادی خصمانه‌ای روی آن تکیه میکنند. ما مارکسیستها باید هشیارانه به چهره حقیقت بنگریم، بدون اینکه در مقابل اکاذیب رسمی یعنی دروغبافی‌های دیپلماتیک سیاستمداران شیرین زبان و وزیران نخستین گروه محارب امپریالیستها و یا در مقابل چشمکها و زهرخندهای رقبای مالی و نظامی دومین گروه محارب امپریالیستها خود را ببازیم. تمام سیر حوادث انقلاب فوریه-مارس به روشنی نشان میدهد که سفارتخانه‌های انگلیس و فرانسه با عمال و "ارتباطهای" خود مدتها می‌دید آنچه در قوه داشتند بکار می‌بردند تا از سازش "جداگانه" و صلح جداگانه نیکلای دوم (ما امیدواریم و خواهیم کوشید این آخرین نیکلا باشد) با ویلهلم دوم جلوگیری کنند و به اتفاق اکتیابریستها و کادتها و قسمتی از سران لشکر و افسران ارتش و پادگان پترزبورگ مستقیماً برای خلع نیکلا رومانف توطئه می‌چیدند.

خود را دچار توهمات نسازیم. دچار اشتباه کسانی نشویم که اکنون آماده‌اند - همانند بعضی از "اعضای کمیته تشکیلات" یعنی "منشویکها" که بین خط مشی گوزدف- پوترسف و انترناسیونالیسم در نوساندن و غالباً به پاسیفیسم خرده بورژوایی دچار میشوند - نغمه "سازش" حزب کارگر را با کادتها و "پشتیبانی" اولی را از دومی‌ها ساز کنند. این اشخاص بخاطر آیین قدیمی از بر شده (و کاملاً غیر مارکسیستی) خویش، توطئه امپریالیستهای انگلیس و فرانسه با گوچکف‌ها و میلیوکف‌ها را که هدف آن خلع "سر کرده اعظم" نیکلا رومانف و نشاندن سرکردگان با انرژی‌تر، تازه‌نفس‌تر و با قابلیت‌تری بجای او بود - پرده پوشی میکنند.

اگر انقلاب با این سرعت و - از لحاظ ظاهر و در نخستین نظر سطحی - با این طرز رادیکال پیروز گردید، علتش فقط این بود که بحکم یک موقعیت تاریخی فوق‌العاده خود ویژه‌ای جریانهای بکلی گوناگون، منافع طبقاتی بکلی ناهمگون و تمایلات سیاسی و اجتماعی کاملاً متناقضی با هم در آمیختند و بطرزی شگرف با یکدیگر "هم آواز" شدند. بدین معنی که از یک طرف امپریالیستهای انگلیس و فرانسه با توطئه چینی خود میلیوکف و گوچکف و شرکاء را بمنظور ادامه جنگ امپریالیستی با سرسختی و عنادی بیش از پیش و بمنظور کشتار میلیونها کارگر و دهقان دیگر در روسیه - به تصرف حکومت ترغیب مینمودند تا بدین طریق قسطنطنیه را... گوچکف‌ها، سوریه را... سرمایه‌داران فرانسه و بین‌النهرین را... سرمایه‌داران انگلیس و فلان را فلانی‌ها بچنگ آرند و از طرف دیگر جنبش انقلابی عمیق پرولتاریایی و توده‌ای مردم (شامل تمام اهالی تهیدست شهر و ده) وجود داشت که هدفش نان و صلح و آزادی واقعی بود.

سفاهت صرف بود اگر کسی درباره "پشتیبانی" پرولتاریای انقلابی روسیه از امپریالیسم کادتها و اکتیابریستها - امپریالیسمی که با پول انگلیسها "سرمه‌بندی شده" و از لحاظ پلیدی از امپریالیسم تزاری دست کمی ندارد - سخنی بمیان می‌آورد. کارگران انقلابی، برای انهدام سلطنت پلید تزاری کوشیده و بمیزان قابل ملاحظه‌ای آن را منهدم نموده و تا آخرین خشت منهدمش خواهند کرد، بدون اینکه شعف یا شرمی به آنان دست دهد که در لحظات تاریخی معین و کوتاهی که از لحاظ اوضاع و احوال خود جنبه استثنائی دارد کسانی نظیر، بیوکنن، گوچکف، میلیوکف و شرکاء با مبارزه خود در راه تعویض سلطانی با سلطان دیگر که ترجیح میدهند از همان رومانف‌ها باشد) - به کمک آنها می‌آیند!

جریان اوضاع بر این منوال و فقط بر این منوال بوده است. سیاستمداری که از حقیقت نمیترسد، تناسب نیروهای اجتماعی را در انقلاب هشیارانه مورد سنجش قرار میدهد و هر "لحظه معین" را نه تنها از نقطه نظر خود ویژگی [*] آن لحظه و آن روز، بلکه از نقطه نظر نیروهای محرکه عمیق‌تر یعنی از نقطه نظر مناسبات متقابل عمیق‌تر منافع پرولتاریا و بورژوازی خواه در روسیه و خواه در سراسر جهان ارزیابی میکند، - نظرش نسبت به این قضیه میتواند اینطور و تنها اینطور باشد.

کارگران پتروگراد، و نیز کارگران سراسر روسیه در راه آزادی و زمین برای دهقانان علیه سلطنت تزاری و در راه صلح علیه کشتار امپریالیستی با از خود گذشتگی مبارزه کردند. سرمایه امپریالیستی انگلیس و فرانسه، بمنظور ادامه و تشدید این کشتار به دسیسه‌های درباری میپرداخت، به اتفاق افسران گارد توطئه بر پا میکرد، گوچکف‌ها و میلیوکف‌ها را تحریک مینمود و به آنها امید میداد و مقدمات تشکیل دولت جدید کاملاً حاضر و آماده ای را فراهم میکرد که پس از وارد آمدن نخستین ضربات مبارزه پرولتاریا بر پیکر تزاریسیم بلافاصله قدرت را بدست گرفت.

این دولت جدید که در آن لووف و گوچکف، یعنی اکتیابریستها و "تجدد طلبان مسالمت‌جو"، این دستیاران دیروزی استولیپین میرغضب پست‌های واقعا مهم، پستهای حساس، پستهای مؤثر ارتش و دستگاه اداری را در دست دارند، - این دولت که میلیوکف و کادتها دیگر بیشتر برای زینت، برای عنوان و بمنظور ایراد نطقهای ملیح پروفیسور مآبانه در آن وارد شده‌اند و کرنسکی "ترودویک" هم برای فریب کارگران و دهقانان نقش گیتار را در آن بازی میکند، - این دولت یک اجتماع تصادفی از افراد نیست.

اینها نمایندگان طبقه جدیدی هستند که در روسیه بقدرت سیاسی رسیده است، اینها نماینده طبقه مآلکان سرمایه‌دار و بورژوازی هستند که مدتهاست از لحاظ اقتصادی بر کشور ما حکومت میکند و طبقه‌ای است که چه در دوران انقلاب سالهای ۱۹۰۷-۱۹۰۵ و چه در دوران ضد انقلاب ۱۹۱۴-۱۹۰۷ و چه در دوران جنگ ۱۹۱۷-۱۹۱۴ از لحاظ سیاسی بسرعت فوق‌العاده‌ای متشکل شده (ضمناً این تشکل در دوران جنگ بخصوص سریع بوده است) هم اداره امور محلی، هم امور مربوط به آموزش ملی و هم امور مربوط به انواع مختلف کنگره‌ها و دوما و کمیته‌های صنایع جنگی و غیره را در دست خود قبضه کرده است. این طبقه جدید مقارن سال ۱۹۱۷ دیگر "تقریباً بطور کامل" بر سر حکومت بود؛ به همین جهت هم نخستین ضرباتی که بر پیکر تزاریسیم وارد آمد کافی بود برای این که تزاریسیم سرنگون شود و جای خود را به بورژوازی واگذار نماید. جنگ امپریالیستی که صرف قوای غیر قابل‌تصور را ایجاد میکرد سیر تکامل روسیه عقب‌مانده را چنان تسریع نمود که ما "ناگهان" (در حقیقت اینطور بنظر میرسد که ناگهانی است) بر ایتالیا، انگلیس و تقریباً فرانسه سبقت جستیم و یک حکومت "انتلافی" و "ملی" (یعنی قادر به ادامه کشتار امپریالیستی و اغفال مردم) و "پارلمانی" بدست آوردیم.

در کنار این حکومت، که از نظر جنگ حاضر در ماهیت امر فرمانبردار ساده "شرکتهای" میلیاردر یعنی "انگلیس و فرانسه" است، یک حکومت غیر رسمی تازه و تکامل نیافته‌ای که هنوز نسبتاً ضعیف است یعنی یک حکومت کارگری بوجود آمده که نماینده منافع پرولتاریا و کلیه اهالی تهیدست شهر و ده است. این حکومت شوراهای نمایندگان کارگران پتربورگ است که در تکاپوی برقراری ارتباط با سربازان و دهقانان و همچنین کارگران روستا است، و البته برای برقراری ارتباط با کارگران روستا بخصوص میکوشد و مقدم بر همه و بیش از برقراری ارتباط با دهقانان هم میکوشد.

این است آن وضع واقعی سیاسی که ما آن را باید مقدم بر هر چیز با حد اکثر دقت ممکنه و با در نظر گرفتن واقعیت عینی روشن سازیم تا بتوانیم تاکتیک مارکسیستی را بر پایه استواری که این تاکتیک باید بر آن قرار گیرد، یعنی بر پایه واقعیات متکی سازیم.

سلطنت تزاری در هم شکسته شده ولی هنوز از پا در نیامده است. حکومت بورژوازی اکتیابریست‌ها و کادتها که خواهان ادامه جنگ امپریالیستی تا "آخرین لحظه" و عملاً فرمانبردار شرکتهای مالی "انگلیس و فرانسه" است مجبور است حد اکثر آزادیها و صدقاتی را که به ابقاء تسلطش بر مردم و امکان ادامه کشتار امپریالیستی موافق باشد به مردم نوید دهد.

شورای نمایندگان کارگران، سازمانی است متعلق به کارگران؛ این شورا نطفه دولت کارگری و نماینده منافع قاطبه توده‌های تهیدست اهالی یعنی نه دهم جمعیت کشور است و در راه صلح، نان و آزادی میکوشد.

مبارزه این سه نیرو مشخص‌کننده وضعیتی است که اکنون ایجاد شده و انتقالی است از مرحله اول انقلاب به مرحله دوم آن.

تضاد میان نیروی اول و دوم عمیق نیست، جنبه موفقیت دارد و فقط معلول اوضاع و احوال زمان و چرخش شدید حوادث در جنگ امپریالیستی است. تمام اعضای دولت جدید - سلطنت طلبند، زیرا جمهوریخواهی لفظی کرنسکی یک موضوع بکلی غیر جدی است که براننده یک مرد سیاسی نبوده و از نظر ابژکتیف سیاست بازی است. دولت جدید هنوز سلطنت تزاری را از پای در نیاورده دست بکار بند و بست با سلسله رومانف‌های مآلک شده است. بورژوازی نوع اکتیابریست-کادت، سلطنت را بعنوان سرکرده دستگاه اداری و ارتش برای حفظ مزایای سرمایه علیه زحمتکشان لازم دارد.

هر کس بگوید کارگران، به منظور مبارزه با ارتجاع تزاریسیم، باید از دولت جدید پشتیبانی کنند (ضمناً این همان چیزی است که ظاهراً پوترسلف‌ها، گوزدف‌ها، چخنکلی‌ها میگویند، چخیزه نیز با وجود تمام

ظفره‌زنی‌ها همین را می‌گوید) آن کس به کارگران و راه پرولتاریا و امر صلح و آزادی خیانت ورزیده است. زیرا همین دولت جدید است که عملاً هم اکنون دست و پایش به سرمایه امپریالیستی و سیاست جنگی و غارتگرانه امپریالیستی بسته است و هم اکنون) بدون کسب تکلیف از مردم!) شروع به بند و بست با خاندان سلطنت کرده، هم اکنون برای احیای سلطنت تزاری کار میکند، هم اکنون در کار دعوت میشل رمانف است و می‌خواهد او را بعنوان یک تزار کوچولوی جدید به تخت سلطنت بنشاند و هم اکنون در تلاش تحکیم تاج و تخت او و تبدیل سلطنت موروثی (این سلطنت قانونی که متکی به قوانین کهن است) به سلطنت بناپارتی، انتخابی (متکی به اخذ رأی قلابی از مردم) است.

خیر، برای مبارزه واقعی بر ضد سلطنت تزاری، برای تأمین واقعی آزادی، که فقط در گفتار و فقط منحصر به مواعید و شیرین زبانی‌های میلیوکف و کرنسکی نباشد، دولت جدید باید از کارگران "پشتیبانی کند" نه کارگران از دولت جدید! زیرا یگانه تضمین آزادی و نابودی قطعی تزاریسم تسلیح پرولتاریا و تقویت، بسط و توسعه نقش، اهمیت و نیروی شورای نمایندگان کارگران است.

مابقی - همه عبارت پردازی و دروغ و خودفریبی سیاست‌بازان اردوگاه لیبرال و رادیکال و نیرنگ شیدانه است.

به تسلیح کارگران کمک کنید و یا لاف‌ها را عمل نشوید - در این صورت آزادی در روسیه مغلوب ناشدنی و سلطنت غیر قابل احیاء و جمهوری تأمین خواهد بود.

در غیر این صورت کوچک‌ها و میلیوکف‌ها سلطنت را احیاء نموده و مطلقاً هیچیک از آزادی‌های موعود را اجرا نخواهند کرد. تمام سیاست‌بازان بورژوازی در کلیه انقلابهای بورژوازی، وعده و وعید به مردم "خورانده" و کارگران را تحمیق نموده‌اند.

انقلاب ما بورژوایی است و به این جهت کارگران باید از بورژوازی پشتیبانی کنند - این است آنچه پترسفا، گوزدفا و چخیدزه‌ها می‌گویند و این است آنچه پلخانف دیروز میگفت.

ما مارکسیست‌ها می‌گوییم - انقلاب ما بورژوایی است و به این جهت کارگران باید چشم و گوش مردم را در مقابل فریب سیاست‌بازان بورژوازی باز کنند، به مردم بیاموزند که به حرف باور نکنند و فقط به نیروی خود، به تشکیلات خود و به تسلیح خود متکی باشند.

حکومت اکتیابریست‌ها و کادتها، کوچک‌ها و میلیوکف‌ها ولو صادقانه هم خواسته باشد (فقط کودکان ممکن است به صداقت کوچک و لووف باوری داشته باشند) - باز نمیتواند به مردم نه صلح بدهد نه نان و نه آزادی.

صلح - زیرا این حکومت، حکومت جنگ، حکومت ادامه کشتار امپریالیستی و حکومت غارت است و می‌خواهد ارمنستان، گالیسی، ترکیه را غارت کند، قسطنطنیه را غصب نماید، از نو لهستان، کورلاند و لیتوانی و غیره را مسخر سازد. سرمایه امپریالیستی انگلیس و فرانسه دست و پای این دولت را به هم بسته است. سرمایه روس فقط شعبه‌ای از آن "شرکت" جهانی است که با صدها میلیارد روبل سر و کار دارد و نامش "انگلیس و فرانسه" است.

نان - زیرا این حکومت، حکومت بورژوازی است. در بهترین شرایط، این حکومت به مردم همان چیزی را خواهد داد که آلمان داده است یعنی "فقطی بطور داهیانہ متشکل". ولی مردم به گرسنگی تن در نخواهند داد. مردم خواهند دانست و یقیناً بزودی خواهند دانست که نان وجود دارد و میتوان آن را بدست آورد ولی فقط از طریق اقداماتی که در برابر مقدس بودن سرمایه و مالکیت سر تعظیم فرود نیارود.

آزادی - زیرا این حکومت، حکومت ملاکان و سرمایه‌داران است که از مردم میترسد و هم اکنون دست بکار بند و بست با خاندان رومانف‌ها شده است.

ما درباره وظایف تاکتیکی روش آتی خود نسبت به این حکومت در مقاله دیگری صحبت خواهیم کرد. آنجا ما نشان خواهیم داد که خود ویژگی لحظه فعلی که انتقال از نخستین مرحله انقلاب به دومین مرحله آن است در چیست و چرا شعار، "وظیفه روز" در این لحظه باید چنین باشد: کارگران، شما در جنگ داخلی بر ضد تزاریسم معجزاتی از قهرمانی پرولتاری و توده‌ای از خود نشان دادید، باید در کار متشکل ساختن پرولتاریا و مردم نیز از خود معجزه نشان دهید تا موجبات پیروی خود را در دومین مرحله انقلاب فراهم سازید.

ما، در عین اینکه اکنون به تجزیه و تحلیل مبارزه طبقاتی و تناسب قوای طبقاتی در مرحله فعلی انقلاب اکتفا میکنیم، باید این مسأله را نیز طرح نمائیم: متفقین پرولتاریا در انقلاب حاضر کی‌ها هستند؟

پرولتاریا دو متفق دارد: اول توده وسیع چندین ده میلیونی، یعنی اکثریت عظیم اهالی، که عبارتند از توده نیمه پرولتار و تا اندازه‌ای دهقانان خرده پای روسیه. چیزی که برای این توده بسیار ضروری است صلح، نان، آزادی و زمین است. این توده ناگزیر تا حدود معینی در زیر نفوذ بورژوازی و بخصوص خرده بورژوازی، که از لحاظ شرایط معیشتی خود بیش از همه با آن مشابهت دارد قرار خواهد گرفت و بین بورژوازی و پرولتاریا نوسان خواهد کرد. درسهای تلخ جنگ، که هر چه کوچکف، لووف، میلیوکف و شرکاء آن را با جدیت بیشتری ادامه دهند تلخ‌تر خواهد شد، این توده را ناگزیر به جانب پرولتاریا خواهد کشید و وی را مجبور خواهد کرد بدنبال پرولتاریا برود. ما باید اکنون با استفاده از آزادی نسبی نظم نوین و وجود شوراهای نمایندگان کارگران، بکوشیم قبل از هر چیز و بیش از هر چیز ذهن این توده را روشن کنیم و متشکلش سازیم. تشکیل شوراهای نمایندگان دهقانان و شوراهای کارگران روستا - یکی از حتمی‌ترین وظایف ما است. کوشش‌های ما در این باره فقط مصروف این خواهد بود که کارگران روستا از خود شوراهای مخصوص تشکیل دهند، بلکه همچنین مصروف این خواهد بود که دهقانان ندار و تهیدست نیز مجزا از دهقانان غنی متشکل شوند. درباره وظائف ویژه و شکلهای ویژه این تشکیلات، که اکنون ضرورت حیاتی دارد، در نامه آتی صحبت خواهد شد.

ثانیا، متفق پرولتاریای روس پرولتاریای کلیه کشورهای محارب و بطور کلی تمام کشورهاست. این متفق اکنون در اثر جنگ به میزان قابل ملاحظه‌ای کوفته شده و در اروپا اغلب سوسیال شوونیستهایی بنام او سخن میگویند که نظیر پلخانف، گوزدف و پوترسف در روسیه، به جانب بورژوازی گرویده‌اند. ولی رهایی پرولتاریا از زیر نفوذ آنها در هر ماهی از جنگ امپریالیستی گامی به پیش برداشته است و انقلاب روس ناگزیر این جریان را به میزان عظیمی تسریع خواهد نمود.

پرولتاریا به اتفاق این دو متفق، با استفاده از خصوصیات لحظه انتقالی فعلی میتواند ابتدا در راه نیل به جمهوری دمکراتیک و پیروزی کامل دهقانان بر ملاکان و سرنگون ساختن نیمه سلطنت کوچکف - میلیوکف و سپس در راه نیل به سوسیالیسم، یعنی یگانه وسیله‌ای که میتواند به ملل رنج دیده از جنگ، صلح، نان و آزادی بدهد، گام بردارد و گام برخواهد داشت.

در ۷ (۲۰) مارس سال ۱۹۱۷ به رشته تحریر در آمد. در تاریخ ۲۱ و ۲۲ مارس سال ۱۹۱۷ در شماره های ۱۴ و ۱۵ روزنامه پراودا بچاپ رسید.

[۱] نامه‌هایی از دور - منظور پنج نامه‌ای است که لنین در پایان ماه مارس و آغاز آوریل سال ۱۹۱۷ از سوئیس برای روزنامه بلشویکی "پراودا" که پس از انقلاب فوریه مجددا در پتربورگ انتشار مییافت فرستاده است.

"نامه نخست: نخستین مرحله نخستین انقلاب" در ۲۱ و ۲۲ ماه مارس سال ۱۹۱۷ در شماره‌های ۱۴ و ۱۵ روزنامه "پراودا" با اختصار زیاد و اصلاحاتی بچاپ رسید. این نامه در چاپهای دوم و سوم کلیات لنین از روی متن مندرجه در روزنامه "پراودا" بچاپ رسید. در چاپ چهارم کلیات، این نامه از روی متن کپی‌ه ماشین شده، که با متن مندرجه در روزنامه "پراودا" تطبیق داده شده بود، به چاپ رسید. چهار نامه دیگر در سال ۱۹۲۴ منتشر گردید.

[۲] رازنوچین - در قرن نوزدهم، در روسیه، روشنفکران بورژوا لیبرال و دمکراتی که به طبقه اشراف متعلق نبودند و از بین روحانیون و کارمندان دولت و کسبه یا دهقانان بیرون آمده بودند، رازنوچینتس (разночинец) می‌نامیدند. ه.ت.

[*] خود ویژگی معادلیست که برای واژه روسی своеобразие انتخاب شده و در موارد خاصی با واژه originalité معادل است. مترجم -